



۳۴

سال اول شماره

سه شنبه خرداد ۱۳۵۹

بها ۲۰ ریال

رهائی

در این شماره :

● تشدید بحران درونی هیئت حاکمه

نابودی کمونیستها هدف مشترک اویسی و رژیم جمهوری اسلامی

● برخوردی به تفکر و مشی

● سازمان چریکهای فدائی خلق (۱)

روند یک سقوط

● پیوستگی جهانی امپریالیسم

قطع رابطه با امپریالیسم بروایت رژیم جمهوری اسلامی

● راه رشد غیر سرمایه داری (۴)

در تدارک انقلاب یا کودتا

● قسط اسلامی در شعار و در عمل - متن فتوای جدید آیت الله خمینی

● توقیف نشریات انقلابی، تکرار تلاش مذبحخانه برای تثبیت حاکمیت ارتجاع

● از توضیح "علمی" ذبح گوسفند تا مدیریت روزنامه

تشدید بحران درونی هیئت حاکمه

نابودی کمونیست‌ها هدف مشترک

اویسی ورژیم جمهوری اسلامی

"شبان" چه حق حیاتی دارند. امام میخواهد که اینها سعی داشته باشند و خواهند داشت.

بهر حال این مسائل که از ویژگی های جامعه ولایت فقیه ماست بر پیچیدگی اختلاف بورژوازی و خرده بورژوازی می افزاید و نقش توطئه و مانور و دسیسه را مدجیدان میکند. مادر شماره های گذشته، بخصوص پس از انتخاب بنی صدر بعنوان رئیس جمهوریه چنین پیچیدگی ها و توطئه و دسیسه هایی که بر سر قدرت میان خرده بورژوازی و بورژوازی در جریان است را نشان داده ایم و سولاتی را که در خاسته انتخاب بنی صدر در اذهان بوجود آمده است مطرح ساخته ایم. کوشش بنی صدر پس از انتخاب به ریاست جمهوری جهت خاتمه دادن به سازعسات میان ایران و کشورهای امپریالیستی از طریق حل مسالمت آمیز، مسئله جاسوسان امریکا و تلاش وی برای ایجاد محیط تفاهم و همکاری های اقتصادی میان ایران و اروپای غربی و ژاپن، کوشه هایی از ابهامات و ناروشتی های این انتخاب را آشکار ساخت و نشان داد که چه دستهای معجزه آفرینی، مادر دیکتاتور به ۱۱ میلیون رای جهت وسمت بدهد.

سکست او در این اقدام، کرجه هور نمیتوانست بیان کننده شکست راه و روشی متاثرشده های ولایت فقیه باشد، و این نشان داد که بورژوازی برای حصول محدودستکراهی از دست رفته، باید صبر پیشه کند و مدتی در جهت حیران آب شناکند. بنی صدر اسن جین کرد، چرا که حیرت جمهوری اسلامی که خود تا حدی صل از اس، سرکتابازی و حیرت سری "داسجوبان بیروخط امام" را عتاب و سررس مکرده حتی رادیو تلویزیون را از سلطه بلا مبارع "داسجوبان" خارج کرده بود، کوچکترن فرصتی را در دفاع بی تابند ارا اقدام داسجوبان اردست داده و باز ترکی تمام ربربای بنی صدر و قطب راه را خالی کرده بود.

از این رو بنی صدر بهتر میبستند که مدتی در مسیر حیران سنا کند، و حتی قدری تندتر از حریف، با سنان دهد در سخا نیت، چیزی کمتر از حریف ندارد. او در می باید که ۱۱ میلیون رای در برابر حزب جمهوری اسلامی، ۱۱ میلیون رای منفعل است. حاکمیت و ادبی در دست گروههای سازتحت رهبری حزب جمهوری اسلامی است. تعیین کننده در مقطع فعلی، اینجا هستند. باید این نیروها را در جهت منافع و اهداف خود بسیج نمود. پس باید گروه را اردست حزب خارج کرد. منل و حاسبت و ایجاد خفقان برای حفظ قدرت، ابزار کار رژیم اند و باید آنها را بخدمت گرفت. ولی باید محتاط بود. بتول خود این جناب "اول شما اخطار میکنیم، اگر کوس بدادند، سلسیم شما نخواهیم شد و با قاطعیت عمل میکنیم." و تاکنون سلسیم بهمین ساق رفتار شده است و البته برواج است که گروهها

مسئله تشکیل کابینه نه تنها اکنون مهمترین مسئله درونی رژیم است بلکه مسئله ایست که از هنگام سقوط کابینه بزرگان بخش مهمی از نیرو و تلاش باندهای مختلف قدرت را بخود اختصاص داده است و شاید حتی تا آخر عمر جمهوری اسلامی بعنوان صحنه ای از میدان تلاش و توطئه باقی بماند. کاری که کابینه باید بتواند انجام دهد. اگر چنین کاری اساسا "شدنی باشد" اینست که بر آورد متعادل سازی از مجموعه نیروهای شریک در قدرت ارائه دهد. بر آوردی که همه در آن نقش خود را با اندازه دلخواه بزرگ ببینند و نقش حریف را تا حد ممکن کوچک. و این امر با در نظر گرفتن تنگ نظری و کوتاه بینی باندهای قدرت اگر محال نباشد نزدیک به محال است.

در اینجا نه تنها حساب تنگ و گشاده و مجموعه نیروها باید ملحوظ شود بلکه حساب نیروئی که نه حدود مرزی برای خود می شناسد و نه با منطق متعارف میانه ای دارد نیز باید در نظر گرفته شود. نیروئی که رئیس جمهور و مجلس و... در مقابل آن چیزی کمتر از سایه با کماشته اند. نیروی فقیه فقها. حساب کنیم که در جاسعادی فردی که "تبرکیده امام" هم باشد، مثل آقای قطب راه، چیزی در حدود یک چهارم یک درصد آرا را بدست آورد اگر آراء عمومی در آن ارزشی داشته باشد و ی برای همیشه اردا بره ی قدرت یکنار خواهد رفت. اما در اینجا در برابر فقیه فقها، ایسان و زسراجرسد و تعیین کننده سیاست خارجی کشور، نماینده ملت در مسائل سابرمل و... میگرد. زیرا اگر "تبرکیده بودن" در د جندانی را دوان کند "داماد" شدن بدو ن نزدیک معجزه آفرین خواهد بود.

حساب کنیم که در جاسعادی فردی بجرم توطئه با سنان کشوری، که منمورا" در حالت جنگ با آن است، ارضحه طرد شود. انواع آنای نزدی در سناظ دیگر جهان هم رمانیسی بوده اند و امروز کسی آتیارا نمی سناسد. ولی در جاسعه معجزه آفرین ما همین جاب نماینده نیروهای "مسند امپریالیست" مننود و سراز مندوق بیرون می آورد. امام با ایسان نظر لطیف دارد و چون امام تعیین کننده همه چیز است ایسان همه کاره مسود. در کشوری که امام حتی سر دسر روز سنامد ها را تعیین میکند، طبیعی است که نظر گیرنده ایسان کردا سنده کنیان مینود.

آمایان فروهر، طباطبائی، حسینی و آدمکهای مثل مگری هم سانس خود را آزمودند. و ارد صحنه انتخابات شدند چون صور کردند مورد توجه امام بودن رای می آورد، نیاورد. مفضح شد! بد ا اینجا که جامعه غربی شیبست که رای نیاوردن بداشد. بد ۳۵ میلیون "کوسفند" در مقاسل،

فشار حزب جمهوری اسلامی و سایر گروه‌های ارتجاعی از این قاعده مستثنی بوده هستند. تهدید نیروهای انقلابی و سرکوب آنان گشتار خلق کرد که هنوز هم شدت تمام ادامه دارد، سرکوب خلق ترکمن و قتل رهبران ستادشوراهای خلق ترکمن، تحدید آزادی مطبوعات و جلوگیری از انتشار نشریات سازمانهای انقلابی و مترقی، گشتار دانشجویان دانشگاه و... جملگی اقداماتی است که بیان کننده جدال درونی قدرت حاکم بر سر تثبیت و حفظ سلطه و موقعیت یکسری جناحهاست. عبارت دیگری بنی صدر هرچاکه دامنه اقدامات فاشیستی جناح خرده بورژوازی حاکم موقعیت او را نیز تهدید میکرد، منفع ارتجاع وارد میدان شد و درنده خوترا از حریف، فرمان گشتار را صادر کرد.

همه اینها، ولی مانع از این نمیشود که بنی صدر بظان تصورات خود را برای قبضه کردن قدرت دریابد. حتی جلوه‌ها بارز تقلب و ریاکاری حزب جمهوری اسلامی در امر انتخابات در بدو امر نتوانست جلودار این تصور گردد. او که در ابتدا میکوشد، با طرح مسئله تعادل و توازن در مجلس و اینگونه مجلس باید دارای چنان ترکیبی باشد که بتوان پشتیبان رئیس جمهور عمل نماید نتایج از اعلام نتایج انتخابات به هراس میافتد. هراس وی نیز نه از سر جانبداری از حقوق باجماع شده مردم، که از بخطر افتادن موقعیت خود است. دیدن اکثریت شکننده حزب جمهوری اسلامی در مجلس بینهائی برای بصدادر آوردن زنک خطر در گوش بنی صدر کافیه بود. ولی بر حرص و آز و قدرت طلبی بی حد و حصر خرده بورژوازی پابانی نیست. خرده بورژوازی حتی به تقلب در انتخابات و کثرت نمایندگان خود در مجلس آینده نیز قناعت نمیکند. حق نیز با اوست. او در یافته است که مجلس این چنین فاسد مشروعیت لازم در اذهان نوده هاست و در نهایت سرنوشتی بهتر از سرنوشت مجلس آریا مهری نخواهد داشت. مجلس که ترکیب آن باز کوکننده نیروهای شرکت کننده در قیام و منطق ضد امپریالیستی جنبش مردم نباشد، فاقد جاذبه است و لاجرم در پیله تمایلات قشری انحصار طلبان خواهد مرد. از اینسرو باید پیش بینی های لازم بشود. چمران وزیر دفاع و سید علی خامنه ای معاون وزارت دفاع که هر دو بدلیل پیروزی در انتخابات مجلس باید از مشاغل و مناصب خود استعفاء بدهند، از طرف امام بعنوان مشاوران وی در شورای دفاع ملی منصوب میگردد تا همچنان بتوان وزارت دفاع را در کنترل گرفت. از طرف دیگر انتصاب ابوشریف از طرف بنی صدر به سمت نماینده رئیس جمهور در امور کردستان؟ نیز بیانگر عکس العمل نومیدانه بنی صدر در مورد این اقدام خرده بورژوازی بود.

همه این بازیها هشدارهایی جدی به بنی صدر بودند که میباید برای آن چاره جویی کرد. او کم کم در مییابد که بهشتی و رفسنجانی و خامنه ای و... حاکمین بلامنازع جامعه هستند و تا زمانی که برنامه و پیشنهادی از کانال تأییدات عظام نگذرد، ره به عمل نخواهد برد. در چنین وضعیتی آیا برآستی دولتمداری جز "گماشتگی" معنایی دارد؟ رئیس جمهوری که نتواند بر افسار کسبخته ای چگون

خلخال لکام بزند آیا جز گماشتگی شایسته کار دیگری است؟ از اینسروست که بنی صدر نیز دست بدامن سوراخ دعا نمیشود. او که دیگر به برد حریف پس از اعلام نتایج انتخابات اطمینان پیدا کرده است، تصمیم میگیرد که حداقل مهارارگانهای اجرایی را بدست خود بگیرد. قدرت را هنوز میتوان تقسیم کرد و وقت هنوز هم برای پاره کردن و تقسیم آن باقی است. اگر او موفق شود قبل از تشکیل مجلس، فرصت را برای انتخاب نخست وزیر از حزب جمهوری اسلامی گرفته و از میان خیل تشکلات قدرت خود فردی را برای نخست وزیری انتخاب و اورا به تأیید امام برساند، مجلس حزب جمهوری غلط میکند و حرف "آقا" حرف بزند و او را تأیید نکند، در این صورت او توانسته است که با تعیین نخست وزیر و پس از آن، اعضاء کابینه، میدان عمل وسیعتری برای مقابله با مجلس حزب جمهوری اسلامی پیدا کند. او این نقشه را اجراء میکند و امام نیز "موافقت میشود" خود را اعلام میدارد، ولی کیست که بتواند در برابر موج تهدیدات و ارعاب حزب ایستادگی کند. دست همه حضرات در قدرت رو است و کارنامه انقلابی؟ بسیاری شان چندان هم که باید و شاید درخشان نیست. "دانشجویان پیرو خط امام" به اشارتی آماده افشاکاری اند، کیست که بخواهد منافع خود را فدای رقابت های افشار گسیخته دو حریف میدان کند. کسی حاضر نمیشود. حتی توضیحات "پروفسور و کارشناس اقتصاد" جناب بنی صدر در مورد اقتضای ضرورت های مقطع کنونی انقلاب در امر انتخاب نخست وزیر نیز نمیتواند، کسی را از میان انبوه جانبازان و طالبان شهادت جمهوری اسلامی و ادارا سازد که تن به چنین موهبتی بدهد. کار این افتخار چنان بالا میگردد که تنها خود حضرت بنی صدر کاندیدای "نخست وزیری موقت" میشود و قضیه تقریباً "خاتم یافته تلقی میگردد. چندانکه حتی ضرورت تاریخی انتخاب نخست وزیر موقت نیز پس از مدتی فراموش میگردد.

همه آنچه که رفت، گوشه هایی از بازیهای سیاسی قدرت حاکم است. بی شک آنچه که در پشت پرده میگردد بسیار است و شنیدنی که تاریخ در مورد آن سکوت نخواهد کرد. آنچه مسلم است اینست که ناوگانهای آمریکا در دهانه هرمز در انتظارند و فرودگاههای شناخته شده نشده در این مملکت فراوانند. در کنار فریادها و واهیوی قدرت حاکم چیزی با آرمی در حال تکوین است و دست بسیاری از حضرات در کار این تکوین. پس از گذشت بیش از یکماه از تهاجم هواپیماهای آمریکایی بخاک ایران، شورای انقلاب و رئیس جمهور هنوز مردم را قانع ندانسته اند تا آنها را از ماقع ماجرا مطلع ساخته، "ابها ما مسئله را روشن کنند. هنوز فرماندهان ارتش، که کمترین حرمان در این مورد میتوانند اهماال و قصور در انجام وظایفشان باشد (بقول خود حضرات)، نه تنها محکم پستهای خود را جسیده اند، بلکه تقدیر نیز میشوند.

در شرایطی که ناوگان آمریکا در خلیج فارس مانسبور میدهد، در شرایطی که صحبت کودکان کشور را تا بحدی فرا گرفته که حتی بخشی از یادوهای قدرت (مجاهدین انقلاب اسلامی) هشدار میدهند و اویسی علنا "در پاریس وعده ای کودتایی را میدهد که هدف اصلیش کمونیستها باشد، داشتن انتظار از -

برخوردی به تفکر و مشی سازمان

چریکهای فدائی خلق (۱)

روند یک سقوط

این حملات را تشدید کند باید ابا داشت. بهر حال این مخطوط با گزارش روزافزون سازشکاری در سازمان در حال منتفی شدن است.

مسئله دیگر مناسبات گذشته ما با این سازمان است که به شناخت مسائل کنونی و ریشه‌های آن کمک میکند و این امر وظیفه خاصی را بعهد ما میگذارد که اجتناب از آن برفع جنبش کمونیستی نخواهد بود. مادر این نوشته با آنکه قسمت اعظم تاکید خود را بر مسائل کنونی سازمان میگذاریم معذرا هر جا که اشاره به گذشته در روشن شدن مسائل کمک کند بآنجا خواهیم پرداخت. گذشته بی ارتباط با حال حاضر، و وضع کنونی غیر مرتبط با آینده نیست. تنها با توجه به مراحل مختلف یک روند است که میتوان آینده را پیشبینی کرد.

وضع چپ چگونه است

گفتیم که سازمان چریکهای فدائی خلق بزرگترین سازمان چپ است و بالتبع مسئولیت وضع کنونی جنبش چپ - تا آنجا که به عملکرد چپ مربوط میشود و طبعاً نه آن بخشی که مربوط به عوامل خارج از کنترل نیروهای چپ است - بعهد این سازمان است. بعبارت دیگر از آنجا که این سازمان در موقعیتی قرار داشته است که با اتخاذ مشی و شیوه‌های خاص خود سیر بسیاری از حوادث را معین میکرده است، لهذا مسئول سیر درست و نادرست وقایع کسانی هستند که تعیین کننده مشی و شیوه عمل سازمان میباشند. هیچ استدلال و احتجایی قادر به نفی این حکم مسلم نیست. در گذشته‌های دور سازمان چریکهای فدائی خلق و مبارزات و فعالیتهای آن دستاوردهائی داشت، اعتبار آن از نظر مردم متوجه این سازمان است و بنا بر این مسئولیت شکست ها و غفلتها نیز.

بدین ترتیب نگاهی بوضع کنونی چپ، بهترین معرف صحت یا عدم صحت مشی و شیوه‌های اتخاذ شده توسط سازمان چریکهای فدائی خلق است و بآن خواهیم پرداخت.

هنگامی که صفحات رهائی بسته میشد، کار شماره ۵۹ منتشر گردید و بسیاری از مطالبی که در نوشته زیر، که چندی قبل نگاشته شده است، انبثات گشت و نشان داد که نگرانی ما و جستجو برای یافتن ریشه‌های انحراف و روند آن در این سازمان مورد داشته است. امیدواریم این نوشته‌ها در روشن کردن ذهن اعضاء و هواداران سازمان چریکهای و سایر نیروهای چپ موثر باشد.

اهمیت ویژه نقد

بررسی و نقد تفکر و مشی سازمان چریکهای فدائی خلق علاوه بر آنکه بخشی از مبارزه ایدئولوژیک ضروری جنبش چپ است، اهمیت ویژه‌ای نیز دارد. این اهمیت ناشی از آنست که این سازمان و هوادارانش در حال حاضر بخش عمده نیروهای چپ را تشکیل میدهند و در اذهان بسیاری، چپ ایران مترادف با نیروی این سازمان است. بخشی از این "بسیاری" راتوده‌های ناآگاه تشکیل میدهند و بخشی را نیروهای مترجع و وابسته به رژیم که خود چیزی از چپ و مسائل مختلف آن نمیدانند و ضرووتا از روی ساده انگاری بزرگترین سازمان چپ را معادل کل آن تصور میکنند و برنامه و مشی خود را برآن اساس استوار میسازند.

بدین ترتیب مشاهده میشود که حرکت این سازمان هم در عمل جنبش چپ جامعه ما بطور عینی و هم در انعکاش ذهنی آن در طبقه حاکمه و نیروهای ناآگاه، تعیین کننده است. تشخیص این مسئله در گذشته باعث شده است که گاهگاه محظوراتی در انتقاد از این سازمان بوجود آمده زیرا چنین تصور میشده و شاید هنوز هم چنین تصور شود که سخن گفتن از مسائل و مناسبات این سازمان موجبات سوء استفاده دشمن را فراهم خواهد کرد. با وجود آنکه سنت لنینی در نقد و برخورد، جواب این ملاحظه کاری‌ها را داده است معذرا این نیز حقیقت دارد که هنگامی که جریانی و یا سازمانی مورد حمله متمرکز مرتجعین است از اتخاذ روشی که

هنوز مدت زیادی از روز ۱۱ اردیبهشت، روز چهارم کارگر، نمیگذرد. کمتر کسی است که در مقام مقایسه مراسم این روز با همین مراسم در سال گذشته بسر نیامده و دچار تاءسف و خشم، و از آن بیشتر دچار نگرانی در مورد جنبش چپ نشده باشد. سال گذشته بیش از نیم میلیون نفر صرف متحد چپ را، دریک راهپیمایی باشکوه در تهران تشکیل دادند. تمام نیروهای چپ صرفنظر از وابستگی سازمانی مؤثرترین نمایش قدرت را در شهرهای مختلف ایران اجرا کردند و این هنگامی صورت گرفت که هنوز دست رژیم کاملاً روشن نشده و بخش بزرگی از چپ و منجمله اعضا و هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق تحت تأثیر این توهم بودند که یک دولت ملی بر جامعه حکمرانی میکند. در آن تاریخ، نه ناراضیانی توده‌های مردم بعد کنونی بود. چه هنوز شور و شوق انقلابی تحمل سختیها را آسان میکرد. و نه زده‌شدن ابرهای توهم باندازه امروز بود. در آن روز، جمهوری اسلامی برای توده‌های عظیمی از مردم آینده امید بخشی را مجسم میکرد و تجارب دشواریک سال اخیر هنوز چشمه‌ها را باز نکرده بود. با اینهمه نمایش قدرت چپ تکان دهنده بود.

امسال اما کسی نمیداند که در چند جا "نمایش وحدت"، "وحدت صفوف کارگری" برگزار شد! تشتت و تفرقه در منتهای حد بود. "نمایش وحدت" در حقیقت نمایش تشتت، خودپرستی، ندانم کاری و بی اعتباری بود. اما این امر که برای هر چپ رزمنده ای مایه نگرانی است، برای سازمان چریکهای فدائی خلق، گویا، بسیار امیدبخش و خرسندکننده بود. سر مقاله کار ۵۷ درباره این روز نوشت:

"حسن اول ماه مه در میدان آزادی پرشورترین و پرشکوه‌ترین میتینگ سازمان با قدرتی بی مانند برگزار شد."

یکشوی؟ یکدورغ؟ شاید. ولی شاید نه. شاید حقیقت این است که در منطق این سازمان بهتر است که ۳۰ - ۴۰ هزار نفره اسم "سازمان" جمع شوند تا نیم ملیون نفر بنام چپ. و در صفحات بعد خواهیم دید که این "شاید" واقعیت دارد. همین جهت سجعاً منتهی تلاش خود را برای سهم زدن تظاهرات یکپارچه انجام داد و پس از آنکه برخلاف تصورش آن توده عظیم سال گذشته بزرگ برچشمش درنیا مدند برای حفظ آبرو این تظاهرات را "باشکوه‌ترین" و گذاخواند.

بنابراین برای هر عنصر صادق چپ - و منجمله بسیاری از هواداران سجعاً - این مسئله مطرح است که چرا پس از یکسال تلاش و سازماندهی، پس از یکسال افشای رژیم، پس از یکسال ازدیاد ناراضی از حکومت اسلامی، وضع چپ تا این حد رقت انگیز است؟ آیا این امر حقیقت نداشت که در گذشته همه عناصر آگاه چپ و سعترو سازمان - های آن متشکلتر خواهند شد؟ یکسال پیش بدیل نیروهای ارتجاعی حاکم، نیروهای چپ بودند. امروز

چپ چندین و چند گام به عقب رفته و در بسیج توده‌هایی که توهم خود را از دست داده‌اند موفق نشده است. چرا و مسئول کیست؟ این توده‌ها را متأسفانه یا بخشهای رفیق چپ حاکم، و یا حداکثر نیروها عیناً سینی مانند مجاهدین جذب کرده‌اند. تجربه یکسال و اندکی حکومت اسلامی که باید چشم توده‌ها را نسبت به حکومت دینی و مذهبی باز میکرد، موجب نقل مکان آنها از یک اردوی مذهبی به اردوی مذهبی دیگر شده است. و اگر در این میان عده‌ای نیز کلاً آگاه شده‌اند، این نه بخاطر کفایت و کاردانی نیروهای چپ، بلکه بپیم تجربه تلخ زندگی آنها بوده است. چپ در مجموع بی لیاقت‌تر و کوتاه‌بین‌تر از آن بود که گاهی فراتر از نوک بینی خود و منافع گروهی و فرقه‌ای خود بردارد. پس از یکسال امکان فعالیت علنی و گسترده، به عقب رفتیم. و این نه کناه شیخ صادق خلخال، که تقصیر ماست.

آیا در این ارزیابی هم بطریم؟ آیا معتقد هستیم که چپ از نظر کمی و کیفی رشد مناسب نکرده و از آگاه شدن مردم بهره کافی نبرده است؟ آیا معتقد هستیم که مبارزات کارگری پس از اعتلا خود بخودی اولیه، گسترش نیافته و امروز پرولتاریای ایران بیس از دیروز همراه با سازمانهای چپ در جه پستی و بلندی رژیم سرمایه گام بر نمیدارد؟ آیا معتقد هستیم که بخشی مهمی از توده‌هایی که در انقلاب سهم بودند و از رژیم سرخوردند بحال رو آوردن به سازمانهای چپ، شور و شوق خود را از دست داده و به رخوت کشیده شده‌اند؟ اگر چنین ارزیابی‌هایی داریم و نگران هستیم و می‌خواهیم بدانیم چرا چنین شده‌است و چگونه می‌توان موج را برگرداند، در این صورت‌های آن دارد که هر نقد و نظری را دلسوزانه و بدون تعصب گروهی بخوانیم. گویا و جستجوگر باشیم. و اگر غیر از ایست، اگر خیال میکنیم که اوضاع بوفق مراد است در آن صورت بهتر است دفتر را بکنار نهم و مانیز فریاد بسر آوریم که امسال مراسم روز جهانی کارگر با شکوه‌تر از سال گذشته برگزار شد. در این نوشته مخاطبین ما کسانی نیستند که سئوالی از سئوالات فوق برایشان مطرح نشده است. کسانی نیستند که همه جوابها را می‌دانند و قطعاً کسانی نیستند که رگهای گردن برهنه دارند.

همینجا بهتر است در مقدمه تکلیف خود را با اعضا و هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق روشن کنیم. این گروه بنظر ما طیف ربر را تشکیل میدهند. ۱ - گروهی که مواضع سازمان را قبول دارند. آنها را در مطابق با ابعاد ادان بدلولوژیک خود میداند و از آنها دفاع میکنند. در مورد این گروه البته این سئوال مطرح است که کدام بخش از مسائل مطرح شده و موضعگیریهای سازمان را مطابق نظر خود میدانند؟ در حالی که نظرات متناقضی از طرف سازمان ارائه میشود (که به مکانیسم آن توجه خواهد شد) کدامیک

ذوق حالی بحالی خواهند شد زیرا " رهبری " به آنها اعتماد کرده است ! آنها حاضرند برای رسیدن به چنین مقام رفیعی جانفشانی کنند. رفیق x به آنها لبخند زده و از آنها تمجید کرده است ...

این تراژدی البته مختص یک سازمان نیست این تراژدی انسانیست و هر جا که توده وسیعتری از انسانهایی که شکوفانده اند وجود داشته باشند، ابعاد این تراژدی وسیعتر است. در مقابل این فاجعه فاجعه برای کمونیستها - با ایدایستادگی کرد و پا تسلیم شد. راه آمدن با آن در نهایت به پذیرش آن منجر میشود. این گامی است در سراسیمگی که هر لحظه بر شتاب آن افزوده میشود.

گفتیم که هر چه تعداد انسانهای شکوفانده و مثکی به غیر بیشتر باشد ابعاد این تراژدی وسیعتر است ولی باید بلافاصله اضافه کنیم که مکانیسم توسعه سازمانهایی با این کیفیت باین ترتیب است که همواره هواداران و درادستجین کرده و بمجرد آنکه تشخیص میدهند فرد مورد نظر شخص آرام و "مطمئن" نیست با تپسل به انواع و اقسام شیوه ها خود را از دست چنین هوادارانی رها می سازند بعبارت دیگر در امر جمع انتخاب نیز دخالت میکنند و این بتوبه خود نحوه رشد بعدی سازمان را معین می سازد.

برائی آنکه نشان داده شود که مسائل و مشکلات کنونی چریکهای فدائی خلق امر جدیدی در این سازمان نیست و نیز برای تنبیه هوادارانی که هنوز به عمق و دامنه مسائل توجه نکرده اند، اشاره به بخشی از تجربه خود با این سازمان را ضروری میدانیم. اما قبل از اینکه باین مسئله بپردازیم توجه رفقا را به چند نکته جلب می کنیم

- ۱- ما در این نوشته قصد توهین به سازمان و به هواداران صدیق آنرا نداریم. ما خود بسیار نزدیک به سازمان بوده ایم و عوالمی را طی کرده ایم که در آن حمله ی دیگران به سازمان برای ما بسیار دردناک بود. ما شور و شوق را احساس کرده ایم و تقدس آنرا در صورتی که در راه درست با خدا احساس میکنیم. بنابراین بعضی پیشاپیش از هواداران صدیق سازمان می خواهیم از تند و های ضروری این نوشته ترسند. ما ایمان داریم که خواننده و صدیق حتی اگر در پایان با ما موافق نباشد، لااقل نقطه نظر ما را درک خواهد کرد و نکات درستی در آن خواهد یافت. اما ضرورت اولیه این است که بدام کلیشه های نظری " به سازمان توهین شده است " و غیره نیفتیم. باین نکته توجه کنیم که آیا مسئله مطرح شده حقیقت دارد یا نه. و باز به این نکته توجه داشته باشیم که سازمان چریکهای فدائی خلق بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مطالبی عنوان خواهد کرد تا کار گذشته و فعلی خود را توجیه کنند. ماهیت کار تفاوتی با گذشته نخواهد کرد چون سازمان چریکهای فدائی خلق تحمل آنرا نداشته و ندارد که گروهی از اعضا و هواداران خود را مستقل از خود

بینند. روش حزب توده در مورد تمرکز حمله به متشعین از خود، از طرف این سازمان نیز بشدت تعقیب میشود. این امر بنظر اتحاد کنندگان چنین شیوه ای باعث مرعوب شدن اعضا و هواداران ناراضی سازمان شده و از انشعابات محتمل بعدی جلوگیری میکند برای ماراست کردن قامت در زیر حملات ناخواسته بسیار دشوار بود و اگر این نبود که مایه راه خود تپای جان ایمان داشتیم چه بسا که قادر نمیشدیم تشکیلات مستقل خود را بوجود آوریم. امروز بهر حال چه سازمان چریکهای فدائی خلق خواهد و چه نخواهد ما واقعیت داریم، روبه گسترش هستیم و با ایمان و اراده ای مضاعف در مقابل شیوه های ارباب گرایانه و سلطه جویانه مبارزه خواهیم کرد. وجود ما نشان می دهد که نمیتوان با اعمال شیوه های توده ایستی از تشکیل و رشد سازمانهای دیگر جلوگیری کرد. ما ایمان داریم که در میان توده کثیر هواداران صادق سازمان کسانی که به این نکات توجه داشته باشند، و کسانی که مشی متزلزل و راست کنونی سازمان را در تضاد و تناقض با اهداف خود - و نیز با گذشته سازمان - بدانند، فراوانند و این نیروها از درون و بیرون سازمان در مقابل انحراف جریانی که مستوانست و شایسته بود تبدیل به یک نیروی اصیل انقلابی شود ساکت نخواهند نشست.

۲- بحث ما شامل مسائل بنشی و ایدئولوژیک - تئوریک است. اینها کلاً از هم قابل تفکیک نیستند ولی بهر حال زمینه های مختلفی را در بر میگیرند. ایرادات اساسی تئوریک سازمان چریکهای فدائی خلق، تحلیل از ماهیت دولت، خرده بورژوازی، انقلاب و ... زمانی میتواند مطرح شود که باین پیشاپورتونیستی تسویه حساب شده باشد. بحث تئوریک در یک جستجو اپورتونیستی مضحک است، چگونه میتوان برای یک اپورتونیست ثابت کرد که تحلیل از ماهیت دولت نادرست است در حالیکه مسلم است که دیروز "تحلیلی" داشت، امروز ضرورتاً آنرا عوض کرده و فردا بار همان را خواهد گفت؛ در حالیکه میدانید اوبه چیزی که میگویند اعتقاد ندارد بلکه بر حسب مصلحت تئوری بافی میکنند، در حالیکه میدانید اگر بتوانند و در جاهائیکه میتوانند - بتو که دیروز با او در یک سنگر بوده ای مشت حواله می دهد؛ بنابراین استدلالی اپورتونیسم، سلطه گری و خود مرکز بینی را افشا کرد و سپس عناصر انحرافی مشترک در تئوریهای مختلف ارائه شده توسط یک جریان اپورتونیستی را - نه به منظور ارشاد تئوری بافان - بلکه بمنظور هشدار به نیروهای انقلابی که احتمالاً بعلت کمبود تئوریک و یا عدم توجه کافی، در مسیری مغایر با اهداف خود افتاده اند.

۳- سازمان چریکهای فدائی خلق از بدو تاسیس تا کنون مدام دچار تحول و تغییر بوده است، اما

ذوق حالی بحالی خواهند شد زیرا " رهبری " به آنها اعتماد کرده است ! آنها حاضرند برای رسیدن به چنین مقام رفیعی جانفشانی کنند. رفیق x به آنها لبخند زده و از آنها تمجید کرده است ...

این تراژدی البته مختص یک سازمان نیست این تراژدی انسانیست و هر جا که توده وسیعتری از انسانهایی که شکوفانده اند وجود داشته باشند، ابعاد این تراژدی وسیعتر است. در مقابل این فاجعه فاجعه برای کمونیستها - با بایداستادگی کرد و پا تسلیم شد. راه آمدن با آن در نهایت به پذیرش آن منجر میشود. این گامی است در سراسیمگی که هر لحظه بر شتاب آن افزوده میشود.

گفتیم که هر چه تعداد انسانهای شکوفانده و مثکی به غیر بیشتر باشد ابعاد این تراژدی وسیعتر است ولی باید بلافاصله اضافه کنیم که مکانیسم توسعه سازمانهایی با این کیفیت باین ترتیب است که همواره هواداران و درادستجین کرده و بمجرد آنکه تشخیص میدهند فرد مورد نظر شخص آرام و "مطمئن" نیست با تپسل به انواع و اقسام شیوه ها خود را از دست چنین هوادارانی رها می سازند بعبارت دیگر در امر جمع انتخاب نیز دخالت میکنند و این بتوبه خود نحوه رشد بعدی سازمان را معین می سازد.

برائی آنکه نشان داده شود که مسائل و مشکلات کنونی چریکهای فدائی خلق امر جدیدی در این سازمان نیست و نیز برای تنبیه هوادارانی که هنوز به عمق و دامنه مسائل توجه نکرده اند، اشاره به بخشی از تجربه خود با این سازمان را ضروری میدانیم. اما قبل از اینکه باین مسئله بپردازیم توجه رفقا را به چند نکته جلب می کنیم

- ۱- مادر این نوشته قصد توهین به سازمان و به هواداران صدیق آنرا نداریم. ما خود بسیار نزدیک به سازمان بوده ایم و عوالمی را طی کرده ایم که در آن حمله ی دیگران به سازمان برای ما بسیار دردناک بود. ما شور و شوق را احساس کرده ایم و تقدس آنرا در صورتی که در راه درست با خدا احساس میکنیم. بنابراین پیشاپیش از هواداران صدیق سازمان می خواهیم از تند و های ضروری این نوشته بزرگواران ما ایمان داریم که خواننده صدیق حتی اگر در پایان با ما موافق نباشد، لااقل نقطه نظر ما را درک خواهد کرد و نکات درستی در آن خواهد یافت. اما ضرورت اولیه این است که بدام کلیشه های نظری " به سازمان توهین شده است " و غیره نیفتیم. باین نکته توجه کنیم که آیا مسئله مطرح شده حقیقت دارد یا نه. و باز به این نکته توجه داشته باشیم که سازمان چریکهای فدائی خلق بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مطالبی عنوان خواهد کرد تا کار گذشته و فعلی خود را توجیه کنند. ماهیت کار تفاوتی با گذشته نخواهد کرد چون سازمان چریکهای فدائی خلق تحمل آنرا نداشته و ندارد که گروهی از اعضا و هواداران خود را مستقل از خود

بینند. روش حزب توده در مورد تمرکز حمله به متشعین از خود، از طرف این سازمان نیز بشدت تعقیب میشود. این امر بنظر اتحاد کنندگان چنین شیوه ای باعث مرعوب شدن اعضا و هواداران ناراضی سازمان شده و از انشعابات محتمل بعدی جلوگیری میکند برای ماراست کردن قامت در زیر حملات ناخوانمردانه بسیار دشوار بود و اگر این نبود که مایه راه خود تپای جان ایمان داشتیم چه بسا که قادر نمیشدیم تشکیلات مستقل خود را بوجود آوریم. امروز بهر حال چه سازمان چریکهای فدائی خلق خواهد و چه نخواهد ما واقعیت داریم، روبه گسترش هستیم و با ایمان و اراده ای مضاعف در مقابل شیوه های ارباب گرایانه و سلطه جویانه مبارزه خواهیم کرد. وجود ما نشان می دهد که نمیتوان با اعمال شیوه های توده ایستی از تشکیل و رشد سازمانهای دیگر جلوگیری کرد. ما ایمان داریم که در میان توده کثیر هواداران صادق سازمان کسانی که به این نکات توجه داشته باشند، و کسانی که مشی متزلزل و راست کنونی سازمان را در تضاد و تناقض با اهداف خود - و نیز با گذشته سازمان - بدانند، فراوانند و این نیروها از درون و بیرون سازمان در مقابل انحراف جریانی که میتوانند شایسته بود تبدیل به یک نیروی اصیل انقلابی شود ساکت نخواهند نشست.

۲- بحث ما شامل مسائل بنشی و ایدئولوژیک - تئوریک است. اینها کلاً از هم قابل تفکیک نیستند ولی بهر حال زمینه های مختلفی را در بر میگیرند. ایرادات اساسی تئوریک سازمان چریکهای فدائی خلق، تحلیل از ماهیت دولت، خرده بورژوازی، انقلاب و ... زمانی میتواند مطرح شود که باین پیشاپیش اپورتونیستی تسویه حساب شده باشد. بحث تئوریک در یک جستجو اپورتونیستی مضحک است، چگونه میتوان برای یک اپورتونیست ثابت کرد که تحلیل از ماهیت دولت نادرست است در حالیکه مسلم است که دیروز "تحلیلی" داشت، امروز ضرورتاً آنرا عوض کرده و فردا بار همان را خواهد گفت؛ در حالیکه میدانید اوبه چیزی که میگویند اعتقاد ندارد بلکه بر حسب مصلحت تئوری بافی میکنند، در حالیکه میدانید اگر بتوانند و در جاهائیکه میتوانند - بتو که دیروز با او در یک سنگر بوده ای مشت حواله می دهد؛ بنابراین استدلالی اپورتونیسم، سلطه گری و خود مرکز بینی را افشا کرد و سپس عناصر انحرافی مشترک در تئوریهای مختلف ارائه شده توسط یک جریان اپورتونیستی را - نه به منظور ارشاد تئوری بافان - بلکه بمنظور هشدار به نیروهای انقلابی که احتمالاً بعلت کمبود تئوریک و یا عدم توجه کافی، در مسیری مغایر با اهداف خود افتاده اند.

۳- سازمان چریکهای فدائی خلق از بدو تاسیس تا کنون مدام دچار تحول و تغییر بوده است، اما

● ● ● ● ● ● ● ●

هنگامی که حزب رستاخیز تشکیل شده و هر چه انتظار کشیدیم سازمان موضعی اتخاذ نکرد. ماهها گذشت و ما مرتباً "سوال میکردیم و فشار میآوردیم که چرا موضوع گیری نمیشود. این مسئله نه تنها برای ما بلکه برای همه شگفت آور بود. رابطین سازمان علت عدم اتخاذ موضع از طرف سازمان را "نداشتن فرصت" ذکر میکردند که البته به شوخی بیشتر شباهت داشت. ما دو مقاله مفصل در روزنامه - عائی که در اختیار داشتیم نوشتیم. تمام سازمانهای کمونیست و غیر کمونیست دیگر موضوع گیری کردند و تحلیل‌هایی ارائه دادند. ما تمام این نوشته‌ها را جمع‌آوری کرده و در اختیار سازمان قرار دادیم با این دید که

بارزترین نمونه آن در دوران قبل از قیام بهمن و پس از آزاد شدن کادرهای قدیمی از زندان بوقسوع پیوست.

توضیح آنکه کادرهای قدیمی و با تجربه سازمان که همگی در زندان بودند بغافل کوتاهی از زندان آزاد شدند. طبیعی ترین و اولین شرط برخورد اصولی به این قصبه، نه استقبال لفظی از این اعضاء، بلکه فراهم آوردن زمینه برای استفاده از تحارب طولانی آنها بود. و این بویژه در شرایطی که سازمان از لحاظ عنصر متفکر و مجرب در مضیقۀ شدید بسود بسیار ضروری و حیاتی بود. اما همه با تحریر مشاهده کردیم که رهبری تنگ نظر سازمان از ترس اینکه کادرهای قدیمی "مقام و منصب" آنها را بخطر اندازند، ناصمیمانه تربی و ناصادقانه ترین برخوردها را نسبت به پیشکوتان خود معمول داشتند. اعضای رهبری سازمان هر یک بخشی از زمینه کار را دو دستی چسبیده و مانند فئودالها آنها را ملک طلق خود میدانستند و این بخصوص در شرایطی که سازمان تعلیم شرایط اجتماعی سرعت در حال گسترش بود و این مسئله، نیاز به کادرهای مجرب را صدچندان میکرد. برای سازمان، بزی رشد کیفی سازمان، در حکم خودکشی بود. همه دیدیم که با گسترش سازمان اعضاء که هنوز دست چپ و راست خود را در مسائل سیاسی نمی شناختند بعنوان "مسئول" این یا آن منطقه و در حقیقت رهبر این یا آن بخش از فعالیت ها گمارده شدند. شرط انتصاب این افراد فرمانبری و قسار گرفتن در "طیف" این یا آن "رهبر" بود. طبیعی بود که این افراد لیاقت و تجربه سازماندهی قابل توجهی از خود نشان بدهند و هواداران جدید را سردرگم تر از خود نگاه دارند. و باز طبیعی بود که اینان که خود به بی تجربه گی خویش واقف بودند گوش بفرمان مرکزیت داشته و اوامر آنها را بصورت وحی منزل اجرا کنند. نایب سامانی رفت انگیزی که در امر بسیج و سازماندهی و آموزش هواداران در یکسال گذشته بوجود آمده است طبیعی ترین نتیجه این طرز کار است و این در حالتی است که بسیاری از کادرهای با تجربه بکناری نهاده شده و وجود آنها از این نظر بدون استفاده مانده است. نگاهی به سابقه و تجربه و میزان درایت و درک سیاسی پاره ای از "مسئولین" سجعنادر حال حاضر چیزی بیش از تاسف انگیز است و در چنین صورتی چه انتظاری میتوان از آنها و یا از سازمانی با چنین اهران و مسئولیتی، داشت؟ طبیعی است که سازمانی با چنین سروبا چنان اندامی در این دوران بحرانی بر تلاطم، در این مقطع از تاریخ که یک روز هزار روز حادثه دارد، نداشته که چه کند ریزاک برود، و دائم موضع عوض کند، از تحلیل و بحث عاجز باشد و دائم از پشتوانه "شهادی سازمان" (همه شهادی که همه چیزشان را نفی کرده است) ارتقا.

نماید. طبیعی است که چنین سازمانی جنبش چپ را به چائی بکشد که امروز رسیده است. طبیعی است که نتواند از جریانات بهره برداری اصولی کند و دائم با گرایش به حرکت بدنبال این یا آن نیروی خرده بورژوا داشته باشد و یا برای بحاث خویش در جستجوی "نخس - متری" در درون هیئت حاکمه باشد. ما در مورد این تنگ نظری خرده بورژواستی رهبری سازمان، که از درون سازمان شروع شده و به هواداران و سپس سایر نیروهای اجتماعی گسترش پیدا کرده باز هم سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها تذکر دادیم که پدیده ای که از سالهای ۵۴ و ۵۵ در سازمان تثبیت شده بود و تمایل رهبری به جاودانی کردن خود و ترس و وا همه ی از افراد و نیروهایی که "محملاً" چیزی بیش از آنها میدانستند، یا تجربه ای بیشتر داشتند، پدیده ای که طی آن افراد و جریانهای صاحب نظر طرد شده و "خودمائی های" گوش بفرمان محال رشد می یافتند، امروز شدیدتر از گذشته در حال عمل است و رهبری سازمان را و امیدارد که به انواع شیوه های ضد کمونیستی و ارتجاعی برای حفظ موقعیت خود متوسل شود. هنگامی که کاری بزرگتر از ظرفیت عده مجموعه ای افتد که مایل نباشد به نقاط ضعف خود اعتراف کند تا مبادا موقعیتش در خطر افتد نتیجه کار جز این نخواهد بود. بیروزی با رفتار سکتاریستی و انحصارگرا - یانه کردند، دیروز با کادرهای قدیمی خودشان، و امروز با همه ی عالم ...

ادامه دارد



هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت

کمونیستی

توقیف نشریات انقلابی، تکرار تلاش مذبوحانه ارتجاع

بی لیاضی و بی عملی مطلق رژیم جمهوری اسلامی در حل مشکلات اقتصادی - سیاسی رجمتکشان جامعه از یکطرف و عملکردهای سرکوبگرانه در کردستان، خوزستان، ترکمن... و تجاوزات بنبرمانه به کلیشه آزادیهای دموکراتیک و سازمانهای مترقی از طرف دیگر سبب شده که هر روز نوده های وسیعتری به ماهیت ضد خلقی رژیم بی برده و واقف شوند که از این امام زاده هم معجزه ای حاصل نخواهد شد.

سردمداران رژیم وحشت زده از رشد آگاهی توده های تحت ستم کسودر بزبوافساکریهای سازمانها و گروههای مترقی هر روز ابعاد گسترده تری بخود میگیرد، پس از یورش ارتجاعی خود به دانشگاهها و نیروهای مترقی جامعه، ماهیت طبقاتی خود را با یورش به چاپخانه ها و توقیف نشریات مترقی به نمایش گذاردند.

در هفته گذشته، همراه با سایر سازمانهای مترقی، سازمان مایطور خاص آماج حملات مرتجعانه سردمداران رژیم شد. ابتدا، هادی غفاری بزرگ نماینده دار معروف در سخنرانی قبل از نماز جمعه نگرانی شدید خود را از شعار سازمان مبنی بر "انقلابی دگر باید" که بر دیوارهای شهر نقش بسته است انرا کرد، و اعلام داشت که "این سازمانها هنوز در رویا بسر میبرند، چرا که مردم ایران انقلابشان را به اتمام رسانده اند و آنها هنوز منتظر انقلاب دیگری هستند"، اما واقعات

ملموس جامعه که این فالانز معروف از درک آن عاجز است دقیقاً "حکایت از تدارک انقلاب عظیم دیگری میکنند که اینبار بجای دشمنان رجمتکشان، خود رجمتکشان جامعه به رهبری طبقه کارگر ایران حاکمیت انقلابی خویش را بنا خواهند نهاد.

بدنبال نگرانی قابل فهم آقای غفاری، آقای بنی صدر رئیس جمهور نیز نا راحتی قابل انتظار خود را از سازمان بنوعی دیگر در سمینار "انقلاب فرهنگی" اعلام داشت. آشفتنکی آقای بنی صدر ناشی از مسائلی مندرج در رهاشی شماره ۲۹ بود که در آن سبب منفعل حضرات را در مقابل یورش نظامی امیرالایسم آمریکا و بالعکس سیاست فعالانه ایشان را در سرکوب خلقهای قهرمان ایران بدرستی افشاء نموده بود.

و بالاخره ناخشنودی مفرط و لسی باز هم قابل درک آقای قدوسی دادستان انقلاب در مصاحبه مطبوعاتی از نشریات مترقی و از جمله رهاشی نشریه سازمان مانمونه دیگری از حملات بی درسی سردمداران رژیم در هفته گذشته است که مذبوحانه تلاش میکنند با همسان روشهای آربامهری بخیال خود باسی اعتبار ساختن سازمانهای مترقی از بی آبرویی روزافزون خود در اذهان نوده های رجمتکشان جلوگیری کنند.

ایشان دلیل توقیف و دستگیری صاحبان چاپخانه ها را "توهین" به شخص رهبر از طرف سازمانهای مترقی اعلام داشتند ولی حضرات هنوز نمیدانند

که برای توهین احتیاج به هیچ درف طبقاتی و تحلیل عینی نیست و همین دلیل هم فقط ارعده اوباشان حزب الله بر مسائیده معرف حضور آقاسای قدوسی هستند.

بهر حال اعتبار و حقانیت تاریخی سازمانها و گروههای مترقی و انقلابی در اذهان توده های تحت ستم با حملات ارتجاعی رژیمهای سرمایه داری همواره نسبت مستقیم دارد و از این که در هفته گذشته بطور خاص سردمداران رژیم از صدر تا ذیل در هر فرصتی سازمان مارا آماج حملات مرتجعانه خویش قرار دادند، آترایفال نیک گرفته و استوار تر از پیش در تدارک انقلاب سوسیالیستی ایران کام بر خواهیم داشت.

در هفته گذشته باز هم حملات تبلیغاتی "تنور سینی های!" رژیم علیه سازمانهای انقلابی و از جمله سازمان ما ادامه یافت. صدای جمهوری اسلامی به نقل از ادعای نامه دادستان علیه نشریات انقلابی و از جمله رهاشی کارزار تبلیغاتی اخیر رژیم را دامن زد. متعاضب حملات تبلیغاتی رادبو، روزنامه کیهان بر تحت سرپرستی حضرت دکتربزرگ مطا طراب با مطلاع "ایدئولوژیک را علیه رهاشی مدارک دید. مقاله معروف احمر کیهان در حمله به مدیران رهاشی و مجموعه ی نیروهای کمونسب و انقلابی فقط گوشه ای از این سیاحم ارتجاعی است. ما در آینده ابعاد این سیاحسم را بسر خواهیم گشت.

تشدید تحران...

رژیم جمهوری اسلامی برای اندیشیدن چاره، فقط حاکی از توهم درباره ماهیت این رژیم خواهد بود. بنا بر این رژیم نه بشهادت فکر چاره اندیشی برای مقابله نیست، بلکه تمام اقدامات آن نمایانگر همسویی و همدلی با چنین وقایعی است و چه انتظاری جز این؟ مگر نه اینکه هر رژیم مدافع سرمایه هدفش سرکوب دشمنان طبقاتی خویش است؟ پس تعجبی ندارد که اوبسی و رژیم جمهوری اسلامی، یکسویی در اوسفورم نظامی و دیگری در اوسفورم حوزه علمیه، هر دو هدف اصلی کسانشان را کمونسبها تر آورده اند. تا این حال اگر است که بعد از قبل عام در دانشگاه، این بار توسط طبقه اوباش رجحانی بدستباید ادارات برای "انقلاب اداری" است

و باروئی است که نصفه عناصر مترقی و جب در دسور کار قرار دارد. منتظرید نرا از این سبباید بود. این درست کیسه سرکوب عقیده فعلاً" با حدودی محدود به حوزه دانشگاه است و فروشدگان نشریات مترقی در آنجا مورد حمله قرار میگیرند، ولی چه بسا که خانه گردیها و دستگیریهایی کم شروع شوند برای شروع اینکار نیاز به مقدمه جنی دارند که آنرا هم شروع کرده اند. نگاهی به هتدارهای مادر شماره های ۲۹ و ۳۳ رهاشی، میتواند سرکوشه شایع آران برنوا فکد.

لیکن، همانگونه که تحریر رژیم ناه نشان داد، این رژیم سببنا در به سرکوب جنس جب و کارگری نخواهد بود و انرا جنس خلق کرد و جوسی انباشته کرده اند. بگذار آرموده راستک بار دیگر سازمانها

مگر برای امیرالایسم جهانی به سرکردگی امیرالایسم آمریکا

پیوستگی جهانی امپریالیسم

قطع رابطه با امپریالیسم بروایت رژیم

جمهوری اسلامی

مبارزاتی که به منظور کسب مستعمرات انجام می دهند تمامی سرزمینهای جهان را بین خود تقسیم کنند. از نظر لنین، اگر چه تقسیم جهان میان کشورهای امپریالیستی در آغاز قرن بیستم با تمام رسید، لیکن این بدان معنی نمی تواند باشد که تقسیمات میان کشورهای فوق تقسیماتی ابدی بشمار می آیند. چه تغییر و تحولات در میان نیروهای مختلف باعث تجدید تقسیم بندی مستعمرات از راههای قهرآمیز خواهد شد. لنین هر گونه اختلاف و اتحاد میان کشورهای امپریالیستی را بیش از یک استثناء بشمار نمی آورد. چاه و می پنداشت که روال کلی کشورهای امپریالیستی جنگ با یکدیگر است و نه صلح و اختلاف.

آنچه در جنگ اول جهانی بوقوع پیوست درستی این نظر لنین را بشبوت رسانید. زیرا آن جنگ از اختلافاتی که میان دول امپریالیستی بر سر تقسیم جهان وجود داشت ناشی شده و پایان آن نیز تقسیمات جدیدی را بنفع کشورهای فاتح در بر داشت. اگر چه جنگ جهانی دوم پیچیده تر از جنگ اول جهانی بود. چه اتحاد شوروی را نیز شامل می گردید. این واقعیت نیز عیان بود که تقسیماتی که پس از پایان جنگ جهانی دوم انجام پذیرفت بر اساس نتیجهی پایان جنگ بود.

بنابراین، اینکه تا جنگ جهانی دوم اجتناب ناپذیری وقوع جنگ میان کشورهای امپریالیستی واقعیتی بشمار می رفت قابل شبهه و تردید نیست. لیکن مشکل می توان ثابت کرد که علیرغم تمام تغییراتی که در چند دهی اخیر در جهان انجام پذیرفته هنوز این اجتناب ناپذیری اعتبار خود را حفظ کرده باشد. در سال ۱۹۵۱ استالین مطرح کرد که این نیز هنوز اعتبار خود را از دست نداده است. حال ببینیم این موضع استالین تا چه حدی هنوز بقوت خود باقی است.

واقعیات جهان در چند دهی اخیر نشان می دهند که این نیز دیگر از درجهی اعتبار ساقط شده است، زیرا همانطور که گفته شد رابطه میان کشورهای امپریالیستی دو جنبهی مختلف بهم پیوستگی - تضاد را دارا هستند. بلحاظ غالب بودن این بهم پیوستگی است که اجتناب ناپذیری جنگ میان کشورهای امپریالیستی مفهوم خود را از دست می دهند. حال شرایطی را که منجر به این بهم پیوستگی شد بررسی می کنیم.

لنین کتاب خود "امپریالیسم بالاترین مرحلهی سرما-

حایت سوسیال دموکراسی اروپا از دولت بنی صدر و موضع سازمان ما در نشریهی رهائی که این دولت را نمایندهی دست سوم امپریالیسم جهانی می داند، الزام آور می سازد که ما نتیجهی منطقی جهانی شدن سرمایه یعنی بهم پیوستگی اقتصادی قطبهای مختلف امپریالیستی را مورد بحث قرار دهیم. زیرا نمی توان انکار کرد که وابستگی بهر یک از قطبهای امپریالیستی بمعنای وابستگی بکل سیستم امپریالیسم است. بنابراین ما در زیر می کوئیم تا این بهم پیوستگی (انترکاسیون) را نشان دهیم. جنبهی تضاد میان امپریا- لیستها را در مقالهی دیگری خواهیم شکافت.

پایان جنگ دوم جهانی تغییرات زیادی را در ارتباط با سیستم امپریالیستی به همراه داشت. از جمله مهمترین این تغییرات پایان دورهی تضاد خصمانهی امپریالیستهای مختلف و آغاز دوران بهم پیوستگی - تضاد امپریالیستی می باشد. کسانیکه واقع بین ترند، نمی توانند انکار کنند که در سی و پنج سال گذشته رابطهی تضاد - بهم پیوستگی بین امپریالیستها وجود داشته، لیکن جنبهی بهم پیوستگی موضع غالب را داشته است. متأسفانه بسیاری آنانکه قالبی می اندیشند و واقعیات را دگموار پذیرا می شوند، قبول واقعیات جدید - بویژه اگر این واقعیات جدید قالبهای آنها را مخدوش و مطلق هایشان را زیر سؤال بکشد - کار سادهای نیست. از جمله واقعیات جدیدی که با مقاومت مطلق گرایان مواجه بوده است همین مسئلهی بهم پیوستگی - تضاد قطبهای مختلف امپریالیستی است. بعنوان مثال طرفداران تز ارتجاعی سه جهان این واقعیت را انکار و آنرا معادل با تز اولترا امپریالیسم کاثوتسکی می دانند. چه این واقعیات پاره ای از مفروضات آنها، برای اثبات تز ارتجاعی سه جهان، را مخدوش میسازد از آنجا که این عده از نظریات صحیح لنین در رد تز اولترا امپریالیسم کاثوتسکی مطرح شده است، امتداد می طلبند، بنابراین بهتر است ما نیز از زمان لنین شروع کنیم.

همچنانکه می دانیم، از نظر لنین و در آغاز بوجود آمدن مرحلهی انحصاری شدن سرمایه یعنی امپریالیسم، انحصارات می کوشند اقتصاد جهان را میان خود تقسیم کنند. کشورهای امپریالیستی نیز سعی دارند از طریق

صدمات جنگ توانسته بود رهبری بلامنازع جهان امپریالیسم را بدست آورد. بلافاصله کوشش برای بهم پیوستگی میان خود و کشورهای اروپای غربی و ژاپن را آغاز کرد. از اینرو بود که با طرح "برنامه مارشال" در دوران ریاست جمهوری ترومن سیل دلارهای امریکائی به کشورهای امپریالیستی دیگر جاری شد.

کوشش امپریالیسم امریکایی و بهم پیوستگی اقتصادی در میان کشورهای اروپایی

در مورد اروپا باید متذکر گردید که برنامه مارشال نه تنها امریکای امپریالیست را به اروپای غربی امپریالیست پیوند داد، بلکه حتی آغازگر همکاری و پیوند میان کشورهای مختلف اروپای غربی و عملکرد آنها بمثابة یک قطب امپریالیستی نیز گردید.

بمنظور تقسیم سرمایه‌گذاریهای امریکائی و کمکهای دولت امریکا به اروپای غربی (برنامه مارشال) و به منظور خروج از بحران ناشی از جنگ در آن کشورها، در سال ۱۹۴۸ سازمان همکاریهای اقتصادی اروپائی (OEEC) بوجود آمد. در سالهای ۱۹۵۰ محدودیتهای بازرگانی میان کشورهای عضو سرعت از میان برداشته شده و کشورهای امپریالیستی اروپائی وارد مرحله جدیدی از همکاریهای اقتصادی و بازرگانی گردیدند. لیکن امپریالیستهای امریکائی و اروپائی همکاریهایی را که از طریق سازمان OEEC انجام میگرفت، برای حل مشکلات ممالک امپریالیستی اروپا ناکافی تلقی کردند. آنها تنها راه حل را در بهم پیوستگی اقتصادی یافتند.

کوشش در جهت بهم پیوستگی در اروپا، علیرغم عدم اطمینان بعضی از محافل امپریالیستی، در سالهای ۱۹۵۰ از موفقیت شایانی برخوردار گردید. اولین کوشش در این جهت، ایجاد جامعه اروپائی ذغال سنگ، فولاد (E.C.S.C) است که بازار مشترکی برای کالاهای ذغال سنگ، فولاد و سنگ آهن بوده و ۶ کشور فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ را در بر می گرفت.

این بازار مشترک فعالیت خود را از سال ۱۹۵۲ آغاز کرد. دومین گام بزرگ در جهت بهم پیوستگی توسط ۶ کشور فوق و در سال ۱۹۵۷ با تاسیس EEC (جامعه اقتصادی اروپا) که به بازار مشترک اروپا معروف شد، برداشته شد. البته این بازار مشترک تمامی کشورهای اروپائی را در برنمی گرفت. زیرا بعلاوه وجود اختلافاتی همه کشورهای امپریالیستی اروپای غربی با آن نیوستند. از اینرو بود که کشورهای انگلستان، سوئد، نروژ، دانمارک، سوئیس، اتریش و پرتغال در سال ۱۹۶۰ سازمان اروپائی تجارت آزاد (EFTA) را بوجود آوردند. این سازمان تا پایان دهه ۱۹۶۰ موجودیت سازمانی خود را حفظ کرد. لیکن در اوائل دهه ۱۹۷۰ انگلستان، دانمارک و ایرلند رسماً به بازار مشترک پیوسته و بقیه اعضا (EFTA) اگرچه

به داری" را در سال ۱۹۱۶ یعنی قبل از اینکه "بلسوک سوسیالیسم" با به عرصه وجود گذارد، برشتهی تحریر در آورد. یعنی در زمانیکه انقلابات آزادیبخش کشورهای مستعمره مسئله مهمی برای ممالک امپریالیستی بحساب نمی آمد. بعلاوه، نظر باینکه استعمار نو هنوز بعنوان یک استراتژی نوین در دستور کار امپریالیستها قرارنگرفته بود، انحصارات امپریالیستی هنوز بصورت چند ملیتی عمل نمی کردند. لیکن می دانیم که در پایان جنگ یعنی سی سال پس از ۱۹۱۶ تغییرات مهمی در جهان ایجاد گردیده بود که نمی توانست بر ساخت و عملکرد امپریالیسم بی تاثیر باشد. اولاً در آن فاصله زمانی بلوکی بنام سوسیالیسم به عرصه وجود گذاشته بود، ثانیاً، بعلاوه رشد آگاهی در کشورهای مستعمره، انقلابات آزادیبخش منافع امپریالیستها در آن سرزمینها را بمخاطره انداخته بود. ثالثاً، برای مقابله با تحولات بعد از جنگ و بعنوان عکس العمل در مقابل جنبشهای آزادیبخش کشورهای تحت سلطه، امپریالیسم استعمار نو را بمثابة استراتژی نوینی برگزید. در اثر این استراتژی نوین کشورهای مختلف و بنابراین انحصارات مختلف قسار بودند در تمام کشورهای استعمار زده سرمایه گذاری کنند. بعنوان مثال، در ایران پس از کودتای مرداد ۳۲ تمام امپریالیستهای ریز و درشت بفعالیت های اقتصادی پرداختند. در صورتیکه در دوران استعمار کلاسیک، مثلاً در الجزایر قبل از انقلاب تنها فرانسه این نقش را داشت. رابعاً، پس از پایان جنگ دوم جهانی، اقتصاد امپریالیستی امریکا به سبب دور ماندن از صحنه جنگ نه تنها بانهدام کشیده نشد بلکه حتی از رشد و شکوفائی قابل توجهی نیز برخوردار گردید. لیکن نه تنها اقتصاد کشورهای شکست خورده ای چون ژاپن، آلمان و ایتالیا منهدم گشت، بلکه بهر اقتصاد کشورهای فاتحی چون انگلستان و فرانسه نیز در اثر جنگ ضربه شدیدی وارد آمد. تمام کشورهای امپریالیستی که اقتصادشان در اثر ضربات جنگ بنابودی کشیده شده بود، با بحرانهایی نسبتاً شدید که بیکاری و رکود اقتصادی قابل ملاحظه از ویژگیهای آن بودند، مواجه گردیدند. بنابراین، پس از جنگ جهانی دوم امپریالیستها که با "بلسوک سوسیالیسم" و جنگهای آزادیبخش در کشورهای مستعمره مواجه بودند و همچنین به سبب ویرانیهای جنگ نمی توانستند جنبشهای کارگری و سوسیالیستی درون خود را نادیده بگیرند چاره ای بجز تجدید نظر در روابط میان خود نداشتند. نادیده گرفتن این واقعیتها، موقعیت هر یک از آنها را بمخاطره می انداخت. چه علیرغم طبیعتی بودن تضادهایی که بین آنها وجود داشت، مجبور بودند بمنظور جلوگیری از اضمحلال سیستم امپریالیسم از در همکاری با یکدیگر وارد شوند. از اینرو بود که بهم پیوستگی های اقتصادی اجتناب ناپذیری جنگ میان کشورهای امپریالیستی را از درجه اعتبار ساقط کرد.

بنابراین، امپریالیسم امریکا که در اثر تغییرات ناشی از جنگ و همچنین به علت توانائیهای اقتصادی - تکنولوژیکی خود و بالاخره بعلاوه قرار نگرستن در معرض

به عضویت بازار مشترک در نیامدند ولی روابط اقتصادی با بازار مشترک، در سطح یک عضو این بازار، برقرار کردند.

بازار مشترک در واقع بمنابهای یک قطب امپریالیستی عمل می کند. چه تمامی محدودیتهای تجاری برای تمام کالاهای صنعتی و کشاورزی برای کشورهای عضو از میان رفته و مالیات در زمینهی بازرگانی خارجی و تعرفه های گمرکی برای تمام اعضا یکسان است. کشورهای عضو همچنین در صدد هستند محدودیتهای موجود برای حرکت سرمایه میان کشورهای خود و محدودیتهایی در زمینهی خدمات را از میان برداشته و هماهنگی میان سیاستهای پولی، مالی و اجتماعی خویش بوجود آورند. حرکت نیروی کار در کشورهای عضو نیز حدود زیادی آزاد و بلا مانع است. کشورهای عضو همچنین در صدد هستند تا محدودیتهای موجود برای حرکت سرمایه میان کشورهای خود و همچنین محدودیتهایی در زمینهی خدمات و نیروی کار را نیز از میان برداشته و هماهنگی میان سیاستهای پولی، مالی و اجتماعی خویش بوجود آورند.

بازار مشترک بمنابهای یک اتحاد امپریالیستی و در حقیقت یک قطب اقتصادی دارای ارگانی سیاسی است و معاهده ۴ که در سال ۱۹۵۷ نوشته شده دارای ۲۰۰ ماده است. این ۲۰۰ ماده در واقع محتوای بهم پیوستگی و در عین حال تضاد میان کشورهای عضو را نشان می دهد. ارگانهای تشکیلاتی بازار مشترک عبارتند از:

۱- کمیسیون که در حقیقت نقش اجرایی بازار مشترک را بازی می کند.

۲- شورای وزیران کشورهای عضو که ارکان تصمیم گیرنده و محو بکنندهی تصمیمات جدید است.

۳- پارلمان اروپایی

۴- دادگاه بازار مشترک

عملکرد این ارگانها رابطهی دیالکتیکی بهم پیوستگی - تضاد کشورهای اروپای غربی عضو را بخوبی نشان می دهد.

امپریالیسم آمریکا و سرمایه گذاری در کشورهای بازار مشترک

از واقعیات انکار ناپذیر پس از جنگ جهانی دوم افزایش سهم سرمایه های آمریکائی در سرمایه گذاریهای خارجی است. در حالیکه در سال ۱۹۳۰ سرمایه گذاریهای آمریکائی ۳۵ درصد از کل سرمایه گذاریهای خارجی را در جهان تشکیل می دادند، در سال ۱۹۶۰ این رقم به بیش از ۶۰ درصد رسید. در طول سالهای دهه ۱۹۶۰ فاصلهی سرمایه گذاریهای آمریکا با سایر اروپا رو به افزایش گذاشت. در سال ۱۹۷۲ تنها سرمایه های مستقیم انحصارات آمریکائی خارج از آمریکا بر بیش از ۸۰ میلیارد دلار بالغ می گشت. از اینرو ست که دومین قدرت سرمایه داری جهان نه ژاپن، بلکه سرمایه های امپریالیسم آمریکا خارج از مرزهای آمریکا است.

پس از جنگ جهانی دوم جهت سرمایه گذاریهای آمریکائی عمدتاً سمت سایر کشورهای امپریالیستی و بویژه اروپا

بوده است. در حالیکه سرمایه گذاریهای انحصارات آمریکائی در ده سال ۶۷-۱۹۵۷ در آمریکای لاتین تقریباً ثابت مانده و در کانادا دو برابر گردید، در اروپای غربی سرمایه گذاری های آمریکا ۴ برابر شدند. سرمایه گذاریهای آمریکائی در اروپای غربی که در سال ۱۹۵۵ تنها ۱۵/۶٪ از کل سرمایه گذاریهای خارجی آمریکا را تشکیل می داد، در سال ۱۹۷۰ به سی و یک درصد (۳۱٪) رسید و طبیعی است که در سال ۱۹۸۰ بمراتب بیشتری از سال ۱۹۷۰ می باشد.

با وجودیکه حجم سرمایه گذاریهای آمریکا در اروپای غربی تقریباً برابر با سرمایه گذاریهای اروپای غربی در آمریکا می باشد، نباید فراموش کرد که سرمایه های آمریکائی در اروپا از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و قادرند نه تنها نقش اقتصادی مهم بلکه حتی نقش سیاسی مهمی را نیز ایفا نمایند. این تفاوت از تفاوت میان نوع سرمایه گذاری مستقیم (و سرمایه گذاری

غیر فعال سهامی) ناشی می شود. یعنی

در حالیکه ۷۰٪ از سرمایه های آمریکائی در اروپا سرمایه گذاریهای فعال مستقیم هستند، تنها یک سوم سرمایه گذاریهای اروپا در آمریکا سرمایه گذاری فعال مستقیم بوده و دو سوم دیگر سرمایه سهامی غیر فعال می باشد. سرمایه گذاریهای مستقیم علاوه بر اینکه سودشان در سرمایه گذاریهای مجسد بکار می افتد، کشور سرمایه گذار نیز نقش فعالی در تصمیم گیریها دارد. علاوه براین، سرمایه های آمریکا در اروپای غربی نه در بخشهایی مانند خدمات، بازرگانی و امثالهم، بلکه بطور غالب در صنایع کلیدی بکار گرفته شده اند و این حالت رسد روزا مرسوم داشته است. مثلاً در حالیکه در سال ۱۹۵۰ تنها ۲۲ درصد از سرمایه گذاریهای آمریکائی در اروپا در صنایع کلیدی متمرکز شده بود در سال ۱۹۶۰ به بیش از ۴۰ درصد رسیده و در سال ۱۹۸۰ بمراتب از این رقم بیشتر است. در مورد سرمایه های اروپائی در آمریکا این ویژگی بهیچوجه صادق نیست. چه حتی سرمایه های مستقیم اروپائی در آمریکا در بخشهایی چون خدمات و بیمه و غیره... بکار افتاده است.

نکتهی قابل توجه دیگر این است که غالب سرمایه های آمریکائی در اروپا از صنایع بزرگ و متمرکز و انحصاری آمریکا سرچشمه می گیرد. این سرمایه ها در اروپا نیز در صنایع بزرگ و انحصاری سرمایه گذاری می شوند. علاوه بر این توجه به تمرکز بیشتر سرمایه در آمریکا، این سرمایه گذاریها در خدمت تمرکز بیشتر سرمایه در اروپا قرار می گیرند. شعبات کمپانیهای متمرکز آمریکائی در اروپا در بخشهای متمرکز صنایع اروپا فعال بوده و خود در آن بخشها نقش مهمی را ایفا می نمایند. همچنین، سرمایه های آمریکائی در اروپا در بخشهایی از اقتصاد به جریان می افتد که سازش رشد قابل توجهی برخوردار بوده و مدرن ترین تکنولوژی در اروپا را در اختیار دارند. بعبارت دیگر، ۸۵ درصد از سرمایه گذاریهای آمریکا در صنایع اروپا در بخشهایی مانند صنایع فلزی، پتروشیمی، الکترونیک و کامپیوتر و سایر صنایع پیشرفته و مدرن است. آنگاه رشد این صنایع در

اروپای غربی تقریباً ۱۲ درصد است که حدود دو برابر آهک رشد بولند با خالص ملی در آن کشورها است.

سرمایه‌گذاریهای آمریکا در اروپا که تبلور زعامت امپریالیسم آمریکا در ارتباط با سایر کشورهای امپریالیستی است، همچنین در برگیرنده سرمایه‌های بانکی بزرگ نیز می‌باشد. تعداد شعبات بانکهای اروپائی که در سال ۱۹۵۰ به ۱۵ رسیده بود، در سال ۱۹۶۷ به ۵۲ رسید. بالا رفتن اهمیت دلار در اروپا در همین سالها مبین اهمیت این موضوع است.

آمریکا و ژاپن

شکست امپریالیسم ژاپن از آمریکا در جنگ جهانی دوم این کشور را نیز در جهت بهم پیوستگی اقتصادی با آمریکا امپریالیسم آمریکا و برهبری امپریالیسم آمریکا سوق داد. پس از جنگ جهانی دوم ابتدا ژاپن به تصرف آمریکا درآمد و ژنرال معروف آمریکائی مک آرتور، دیکتاتوری خود را بر آن کشور اعمال نمود. بخصوص پس از انفصال ۱۹۴۹ در حین اشغال کران آمریکائی بر آن بودند تا ژاپن را هر چه بیشتر از تحولات آسیا دور سازند. در سالهای پس از جنگ، امپریالیسم آمریکا دو سوم واردات ژاپن را تامین میکرد، در حالیکه در آن سالها فقط حدود یک چهارم از کل صادرات ژاپن به ایالات متحده آمریکا صادر میشد. در آن زمان ژنرال مک آرتور قانون اساسی ای را بر ژاپن تحمیل نمود که در آن از قدرت امپراطور کاسته شده و آن کشور از دارا بودن نیروهای سه گانه زمینی، هوائی و دریائی محروم می گردید. این عمل، باضافه کوشش تعدادی از صنایع آمریکا برای نفوذ اقتصادی در ژاپن شرائط را برای بازسازی اقتصادی ژاپن و ادغام آن در سیستم جهانی امپریالیسم سرکردگی امپریالیسم آمریکا فراهم کرد. این روند که در سال ۱۹۴۶ آغاز گشته بود با جنگ کره (که در سال ۱۹۵۰ آغاز شد) تشدید شد.

سرمایه‌گذاری‌های امپریالیسم آمریکا در ژاپن

تنها سرمایه‌گذاری قابل توجه خارجی در ژاپن را سرمایه‌های آمریکائی تشکیل می‌دهند. مثلاً در سال ۱۹۷۰ کل سرمایه‌های خارجی در ژاپن بالغ بر ۷ میلیارد دلار می‌گردد که در حدود ۵ میلیارد دلار آنرا سرمایه‌های آمریکائی تشکیل میدادند، و از این مقدار یک پنجم سرمایه‌های آمریکائی را سرمایه‌های مستقیم تشکیل میدهند. لازم به توضیح است که سرمایه‌گذاریهای آمریکائیها در ژاپن از طریق بانکهای آمریکائی در ژاپن، که خود بزرگترین دسته بانکهای خارجی ژاپن را تشکیل می‌دهند، تامین می‌گردد.

بر طبق آمار رسمی دولت ژاپن در سال ۱۹۷۰ از مجموع ۷۷۶ کمپانی خارجی فعال در ژاپن، ۴۷۷ (یعنی ۶۱/۵ درصد) آمریکائی بوده و ۸۳ کمپانی از ۲۰۰ کمپانی غول پیکر آمریکا در این ۴۷۷ کمپانی فعال در ژاپن سهم بودند،

در حالیکه تنها ۱۶ کمپانی از ۲۰۰ کمپانی عظیم غیر آمریکائی در ژاپن سهمی داشتند. در ارتباط با صنایع کلسدی لازم به توضیح است که ۱۲ کمپانی از ۲۳ کمپانی عظیم صنایع انکترونیکی آمریکا در ژاپن (در سال ۱۹۷۰) سرمایه‌گذاری کرده بودند. در صنعت نفت ۲۰ کمپانی بزرگ آمریکائی ۱۱ کمپانی در ژاپن سهم دارند. در ۱۶ کمپانی بزرگ صنایع مواد سمیاتی آمریکائی، ده‌تای آنها در ژاپن به فعالیت مشغول هستند و

لازم به توضیح است که در اغلب رشته‌های صنایع در ژاپن سرمایه‌های خارجی تنها حدود ۵٪ از کل بازار را کنترل می‌کنند. ولی استثنائاتی هم وجود دارند. به تمام این استثناءها در مورد کمپانیهای آمریکائی یاد می‌کنیم. مثلاً کمپانی آمریکائی آی - سی - ام از طریق شعبه خود در ژاپن که بنام (NCR) معروف

است، ۷۰٪ از بازار کامپیوتر ژاپن را در اختیار دارد. کمپانیهای آمریکائی کوکا کولا و بیسی کولا نیز عمده بازار ژاپن را اختیار دارند. همچنین کمپانیهای نفتی آمریکائی بیش از نیمی از سهمی از بازار ژاپن را در سر می‌گیرند و کمپانیهای لاستیک سازی آمریکائی در حدود ۲۱ درصد را. کمپانیهای اتومبیل سازی آمریکائی نیز به علت مشکلات سالهای اخیر خود (که از بزرگ بودن ماشینهای آمریکائی ناشی می‌شود) سعی در شرکت بیشتر در صنعت اتومبیل ژاپن کرده‌اند. مثلاً کارخانهی جنرال موتورز، بزرگترین کمپانی اتومبیل سازی آمریکا و جهان در حدود ۴۰٪ از کارخانهی کامیون سازی ISUZU را صاحب است. چند سال پیش کمپانی آمریکائی کراسلر ۳۵٪ از کارخانجات اتومبیل سازی ژاپن را خریداری نمود. همچنین قابل توجه است که در حالیکه بانکهای ژاپنی نقش با چیزی را در آمریکا بعهده دارند، بانکهای آمریکا در ژاپن از اهمیت شایانی برخوردارند. در مورد سرمایه‌گذاریهای صنعتی نیز باید تذکر داد که حجم سرمایه‌های ژاپنی در آمریکا که از لحاظ کیفی بی اهمیت است از لحاظ کمی نیز تنها یک هشتم سرمایه‌های آمریکائی در ژاپن را تشکیل می‌دهد.

* ژاپن و جناح صنعتی نظامی آمریکا

از جمله پیوندهای امپریالیسم آمریکا با امپریالیسم ژاپن پس از جنگ جهانی دوم رابطه‌ی صنایع ژاپن با کمپانیهای جناح صنعتی نظامی آمریکا، بمنظور تولید کالاهای نظامی است. مثلاً بین سالهای ۱۹۶۶-۱۹۵۴ کمپانیهای ژاپنی مانند صنایع سنگین فوجی، هواپیما سازی کوا ساکی، صنایع سنگین میتسوبیشی و صنایع سنگین شین می و او با همکاری کمپانیهای اسلحه سازی آمریکائی مانند بولینگ، بوئینگ، لاکهید، مک دانل داگلان، نورث آمریکن، سیکراسکی، کرومان، جنرال الکتریک، و صنایع لیتون در ژاپن هواپیماهای جنگنده و هلی کوپتر تولید کردند. پس از سال ۱۹۶۶ نیز فعالیتهای بیشماری از این دست در ژاپن و توسط کمپانیهای اسلحه سازی آمریکائی و صنایع ژاپن انجام گرفته‌اند. بعنوان مثال در سال ۱۹۷۰ قراردادی بین کمپانی آمریکائی هیوز ایرکرافت و صنایع سنگین کوا ساکی و نیپان الکتریک

که در بیان بگفته‌های خود صادق باشد و خواهان قطع ارتباط سرمایه‌داری ایران با سرمایه‌ی آمریکائی بنفع سرمایه‌ی اروپائی و ژاپنی باشد، هرگز نخواهد توانست پیونداریستیک سرمایه‌داری ایران با سرمایه‌داری جهانی - سیستم امپریالیستی را بگسلد. سیستم سرمایه‌داری جهانی، سیستم واحدی است که در عین وجود تضاد بین بخشها و جناحهای مختلف آن و از آن جمله تضاد بین آمریکا و اروپا، رشته‌های نزدیک و غیرقابل ابتکاری پیوند بین اجزاء آنرا تضمین می‌نماید. مرکز این سیستم جهانی سرمایه‌داری آمریکا قرار گرفته، که نه تنها از لحاظ اقتصادی قطب تعیین‌کننده و نبض‌حساس آن بشمار می‌رود بلکه در زمینه‌ی سیاسی نیز هژمونی کامل آن حتی از جانب سایر "رقبا" کاملاً مملو و شناخته شده است. سرمایه‌داری ایران هر چند که در اثر انقلاب اخیر با سامانیها و دشواریهای بسیاری مواجه شده است اما نمی‌تواند بدون وجود پیوند نزدیک با سرمایه‌ی جهانی و در قلب آن سرمایه‌داری آمریکا به رشد و شکوفائی برسد. بحران کنونی ایران ناشی از اوضاع مشخص سرمایه‌داری ایران در حال حاضر است. حل فوری این بحران مگر از طریق کمک سرمایه‌ی جهانی ممکن نیست. تبدیل دیگر نفی سیستم سرمایه‌داری و جانشینی آن توسط سوسیالیسم خواهد بود. رهبران رژیم جمهوری اسلامی و از جمله آقای بنی‌صدر با اظهارات به ظاهر "ضد امپریالیستی" و ضد آمریکائی خود ممکن است که چند صباحی دیگر بر توهم توده‌ها بیافزاید اما بهیچوجه نخواهند توانست که وابستگی ایران به سیستم امپریالیستی و از جمله امپریالیسم آمریکا را قطع نمایند. ●

بسته شد تا در ژاپن هواپیماهای جنگنده‌ی مجهز به رادار ساخته شود. در سال ۱۹۷۱ قرارداد مشابهی بین کمپانی آمریکائی جنرال الکتریک و کمپانی هیتاچی بسته شد. در سال های بعد نیز قراردادهای مشابهی برای ساختن موشک منعقد شدند.

این واقعیتی است که در جنگهای تجاوزگرانه‌ی کوره و ویتنام، آمریکا از پایگاههای ژاپن بخصوص برای تعمیر جنگنده‌های خود استفاده کرد. این استفاده همکاریهای نظامی بیشتری را با خود به همراه داشت. برای درک بیشتر حضور نظام امپریالیسم آمریکا در ژاپن لازم به تذکر است که بحرد سال ۱۹۶۷ هزینه‌ی نظامی آمریکا در ژاپن بیش از هزینه‌ی نظامی آمریکا در ویتنام در طول دوران جنگ ویتنام بود. البته نباید فراموش کرد که جنگ ویتنام بر خرج برین جنگ غیر جهانی تاریخ بوده است.

جنگهای فوق بخصوص جنگ ویتنام برای ژاپن بسیار سودآور بود، بحدیکه صنایع ژاپن در بر خرجترین سالهای جنگ حدود ۲ میلیارد دلار سود برده‌اند. بعلاوه، همین منابع معتقدند که بعزت اشتغال صنایع آمریکا به تولید کالاهای مورد نیاز جنگ در طول جنگ ویتنام؛ صنایع ژاپن در بازارهای آمریکا از فروش بیشتری برخوردار شده و از این طریق نیز سودهای کلانی بدست می‌آورند.

نکات فوق نشان می‌دهند که چگونه تز وابستگی و انکاء به سرمایه‌داری اروپا و ژاپن در مقابل و متمایز از وابستگی به سرمایه‌داری آمریکا جقدر غیر علمی، توهم آمیز و از لحاظ سیاسی انحرافی است. آقای بنی‌صدر حتی اگر

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

برای برقراری صلح پایدار در کردستان از مبارزه مسلحانه خلق کرد قاطعانه دفاع کنیم!

بعد از انقلاب یا مصلح فرهنگی شورا
نشینان انقلاب اسلامی! برای همه روشن
بود که بعد از دانشگاه تربیت مطبوعات است
اما، این بار بجای جمارک بدستان و ر-۳
بدستان حزب اللهی و خط امامی! فلم
بدستان حزب اللهی هستند که کم کم دارند
پژور در مطبوعات حای خود را باز میکنند.
توطئه‌ی کودتا و رخنه در مطبوعات بعد از
چند بار که ناکام مانده بود، این بار توسط
دکتر ابراهیم یزدی در کیهان تحقیق
پذیرفت. مهدیان آهن فروش که طی مدت
سرپرستی کیهان نتوانست آنچنان کسبه
باید خط امام را تعقیب کند و آنطور که
باید و نباید دنیا رفقای قدرت هیت حاکمه
است، فشار و سانسور را در این روزنامه
اعمال کند، بناچار بطا هرازا امام استمداد
طلسم و خمینی نیز یزدی را سه کیهان
فرساده.

البته کوبا آفا یزدی بحربه لازم برای
استکار را دارد. نگاه می‌کند به وی
ایرا حیوی روشن می‌کند، در آن زمان
وی دانشجویان مسلمان را در انجمنهای
اسلامی مسح کرده، و از آنجا بیکه معنقد
بودند آنجوان با بد فعال سیاسی

راه رشد غیر سرمایه داری (۴)

در تدارک انقلاب یا کودتا

موجبات جذب بخشی از خرده بورژوازی حاکم را توسط بورژوازی و دفع آرام باقیماندهی آنها فراهم آورد. و با عوامل خارجی (جنک ناموفق، فاجعهی طبیعی...) میبایست باعث دفع "حناج بی کفایت غیر مسئول" (یعنوان خرده بورژوازی بی - برنامه) از ارکان قدرت شود و یا در مواردی برخاسته خونی و قهرآمیز (کودتا یا جنک داخلی...) میبایست شکل انتقال قدرت را از جناحی به جناح دیگر تعیین کند. تجربیات مصر، سودان، سومالی و کنگو انواع مختلف اشکال فوق را به نمایش میکشاند.

حال که تئوری و تجربه آموخته است که محتمل ترین کرایش در "راه رشد غیر سرمایه داری" همان کرایش نفوخت بورژوازی است، این سؤال طرح می شود که چرا الیافنسکی و بطور کلی تئوریستهای حزب کمونیست شوروی، در تجویز چنین راهی هنوز متر هستند. برای این سؤال دو جواب ساده گرایانه و در عین حال غیر قابل قبول وجود دارد.

الف - الیافنسکی و دیگر تئوریستهای حزب بی اطلاع هستند (!) از تجربیات تاریخ نیاموخته اند! در یک کلام اشتباه میکنند و باید ارشاد شوند. چنین پاسخی نه جدی است و نه قابل قبول و فقط عشان رحیده و میبوت دولت شوروی را می تواند قانع کند.

ب - شوروی کمونیست سرمایه داریست که فرق جدایی با دیگر کشورهای سرمایه داری ندارد و خصوصیات امپریالیستی این حکم می کند که حواس را قدرت باسی بورژوازی باشد. تجویز این راه نیز در واقع برای تریب خلفهای دسای سوم و حاکم کردن سرمایه داری در آنها می باشد.

این جواب طبیعی طرفداران تر "سوسال امپریالیست" است که بدلالی که ذیلاً به اختصار سارم قابل قبول نیست. اولاً اینکه "شوروی سرمایه داری و امپریالیست است" حکمی است که هنوز اثبات نشده است.

دوما حاکمیت کامل بورژوازی در کشورهای دسای سوم فقط یک خصصه صرفاً سیاسی نیست، بلکه مفهوم کنش شده شدن سریع این کشورها به بازار سرمایه داری جهانی، مقبوض اقتصاد، سیاسی و نظامی امپریالیسم و ضعف نفوذ بلوک شرق در این جوامع می باشد. و همه اینها به سطح شوروی بلکه بر عکس منفع رئیاس نیام میبوت.

برای پاسخ کفیس به سؤال فوق باید مسئله را در چهاره جوسی که برای دولت شوروی مطرح است بررسی نمود. اردنگاه دولت شوروی - و نه از دیدگاه کمونیستها و انقلابسیون - آنجه که در کشورهای مورد بحث می گذرد، و تحولی که در آنها روی میدهد، فقط از این زاویه که چه مسماع و مضاری برای شوروی دارد طرح می گردد. بزبان دیگر تحولات این

تدارک انقلاب یا کورتا؟

در خطوط پیش روشن شد که دنبال کردن سیاستهای سنیادی الیافنسکی، بجای تجهیز و آماده کردن رجمتکان و بخصوص کارگران در زمینه سازی و تدارک سوسالسم، عملاً آنها را به زیر مهمیز جناحین حاکم خرده بورژوازی و بورژوازی خواهد کشاند. بدین ترتیب حرکت و فعالیت توده ها تاخیر خود را بصورت تضعیف و یا نفوخت این با آن سیاست جناحین حاکم خرده بورژوازی و یا بورژوازی می خواهد نمود. تجربهی دورهی اخیر شوروی که بقول الیافنسکی "راه رشد غیر سرمایه داری" رایبموده، نیز تاکنون نشان دهندهی همین امر بوده است. و این نباید چندان تعجب آور باشد، زیرا در کنار مطالبی که در بخش پیش عنوان نمودیم، زمانیکه بگفتهی الیافنسکی - لازمی بفعالیت واداشتن توده ها عبارت باشد از

"کار دقیق همد جاسه برای ارتقاء سطح سیاسی و فرهنگی آنها، وارد کردن آنها در سازمانهای اتحادیه ای و دهقانی و غیره، ارتقاء نقش و بحکم اصول ایدئولوژیک و سازمانی پیشاهنگ سیاسی و با حزب دولتی و اتحاد این حزب با مارکسیست - لنینیستها و کسرس بیکم دموکراسی"

(تاکید از ماسست)

اگر انتظاری جز این داشته باشیم که مبارزهی توده ها در خدمت جناحین حاکم قرار گیرد، ساده لوح خوش بینداری بیش نخواهم بود.

در چنین شرایطی، لاتل برای مدتی به چندان کوتاه، تاریکان عمدهی سیاست را نمایندگان بورژوازی و خرده بورژوازی در دست خواهند داشت. و یا دقیق تر، تا زمانیکه سراط عبیتی و ذهنی رجمتکان جامعه، مبارزهی حاد طبقاتی این افشار را برسانکیزد و رژیم حاکم مستقماً مورد تهدید قرار بکشد، غالب ترین وجه سیاسی مبارزهی طبقاتی خود را در حدال (نه لزوما آشکار) بین جناحین مختلف رهبری سیاسی نشان خواهد داد. محتمل ترین نتیجهی این حدال، با توجه به خصوصیات خرده بورژوازی و عتاً تجهیز سیاسی - مشکلائی رجمتکان شوروی است. کرایش عمدهی این روند، نفوخت کام شکام بورژوازی دراعمال برنامه های اقتصادی و سیاسی اعمال تدریجی سیاسی می باشد. نیابت این بروسه، را برودن نهانی خرده بورژوازی در مقابل بورژوازی، با اشکال مختلف می تواند صورت گیرد و تاکنون تجربه ای جز این وجود نداشته است. بیترت عملی برنامه های اقتصادی - سیاسی سرمایه داری در سراط مشخص میتواند

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی!

کشورها بسوی "سوسیالیسم" فقط از کانال تقویت "پایگاه سوسیالیسم" مفهوم پیدا میکند. چنین درک ناسیونالیست شورویست که از زمان استالین در حزب کمونیست شوروی حاکم بوده است. موقعیت و عملکرد نیروهای سیاسی و اجتماعی این و نا آن کشور دنیای سوم را عمدتاً در راستای پیشبرد سیاستهای جهانی لحظه‌ای خود بررسی می‌نماید. در این مورد مثالهای تاریخی گوناگونی میتوان ذکر کرد (چین، یونان، ایران و...) و ما در اینجا بدانها نمی‌پردازیم. از همین جا است که در فاموس مسکو، کمونیستهای واقعی فقط آن نیروهای هستند که بی‌چون و چرا رهنمودهای کرم‌لین را انجام دهند. و دیگران یا اپورتونیست‌ها هستند و یا اپورتونیست‌چپ! اما در کشورهای مدرسه بورژوازی و بورژوازی را منعکس میکنند. تقویت نیروهای خرده‌بورژوازی در مقابل بورژوازی، حتی اگر این نیروها مانند حزب الله محتوای سیاه و ارتجاعی داشته باشند، نتایج سود بخش، لااقل موقتاً، برای دولت شوروی بسیار می‌آورد. زیرا بهر صورت عدم تسلط کامل بورژوازی بر نهادهای دولتی، پیوند این نهادها را با جهان سرمایه‌داری لااقل برای مدتی، بعقب می‌اندازد و در آن خلل وارد می‌آورد، و این خود یعنی تضعیف دامنه‌ی نفوذ اقتصادی و بخصوص سیاسی و نظامی رقبای شوروی - کشورهای امپریالیستی و بخصوص آمریکا. اگر چه این تضعیف موقتی است و نا مطمئن، باز هم برای شوروی ارزشمند است. انعکاس این استقلال نسبی و موقتی از امپریالیسم در سطح بین‌المللی نتایجی چون جدا شدن این کشورها از پیمانهای مختلف نظامی و سیاسی امپریالیستی، پیوستن احتمالی آنها به مجمع کشورهای "غیر متعهد" و... است که همگی برای شوروی بردهای تاکتیکی محسوب میشود و موقعیتش را در مقابل رقبایش تقویت میکند. از نظر اقتصادی و بخصوص نظامی و استراتژیک، زمینه‌های بهره‌برداری شوروی در شرایط تفوق خرده‌بورژوازی فراهم‌تر است. زیرا که بسیاری از این کشورها، در اوان کسب استقلال سیاسی، بعزت‌آدامه‌ی اختلافات سیاسی با کشورهای امپریالیستی و بعزت‌بدینی برای برآوردن احتیاجات اقتصادی و نظامی خود ناگزیرند که لااقل تا حدودی به شرق روی آورند. آنچه که تعیین‌کننده‌ی سیاست شوروی - و طبیعتاً احزاب دنباله‌روی آن - در این کشورها میباشد، محاسبات فوق‌الذکر است و نه چیز دیگری، و نه بخصوص منافع دراز مدت طبقه‌ی کارگر و آینده‌ی سوسیالیسم در این کشورها. برای دنباله‌روان مسکو در اینگونه کشورها، در پیشرفت امر سوسیالیسم عوامل تعیین‌کننده‌ی دولت شوروی است و نه نقش طبقه‌ی کارگر کشور "دنیای سوم" - که تازه در سطح پائین شکل و شعور قرار دارد - و درست به همین دلیل است که تقویت منافع و تاکتیک‌های دولت شوروی، و در این راه دنباله‌روی از خرده‌بورژوازی، بر هر برنامه و سیاست مستقلی ارجحیت پیدا

میکند. در واقع آنچه که برای مسکو تاکتیک است، برای این دنباله‌روان تبدیل به استراتژی میگردد. اما مسکو چه تضمین‌های واقعی برای ترمز زدن و جلوگیری از کرایش اینگونه جوامع بسوی پیوند با سرمایه‌داری غرب دارد؟ آیا این کرایش از دیدگاه مسکو کریز پذیراست یا خیر؟ برای مقابله با این کرایش، مسکو مجبور است چشم امید خود را به "لالائی‌ها"، به نیروهای کسه در قدرت دولتی شریکند و در ارکان مختلف دولتی نفوذ دارند، بدوزد. زیرا همانطور که قبلاً دیدیم، الیانیفکی به بسیج و سازماندهی مستقل "پایینی" ها - توده‌ها - معتقد نیست و این بسیج و سازماندهی را عمدتاً در چهار چوب تقویت جناحهای حاکم می‌بیند. درگیری سیاست خارجی شوروی در مجادلات و جناح‌بندیهای نیروی حاکم، شرکت در کودتا و ضد کودتا و... نیز از همین درک بر می‌خیزد. در پرتو چنین درکی از مقابله با امپریالیسم و سرمایه‌داری است که اصرار طرفداران "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و از جمله الیانیفکی، در تکیه بر "دموکرات انقلابی"، "روشنفکر انقلابی"، "ضرورت تقویت نیروی مرکزی بصورت حکومت شخصی و سیستم پیشوا"، روشن‌تر میگردد. اینکه الیانیفکی و دیگر طرفداران این راه، در مقالات و بیانات خود گرایش شدیدی به تکیه بر صفات فردی و خصوصی افراد و شخصیت‌ها ("تضام‌رادی‌کال"، "دمکرات انقلابی"، "مدافع انقلابی"، "وفاداری" و...) بجای خصیای افشار و طبقات دارند، اشتباه تئوریک و یا لغزش قلم نیست، بلکه نمودار دید و انتظار نیست که از برخی از این شخصیتها می‌رود. در همین رابطه اصرار بر تأثیر پیشرفتهای کشورهای سوسیالیستی و بلوک سوسیالیسم بر این "دموکراتهای انقلابی" و کشش بر توان (!) ایشان بطرف سوسیالیسم و نزدیکی با کشورهای سوسیالیستی، و در عین حال توصیه به "مارکسیسم-لنینیسم واقعی" (یعنی طرفداران شوروی) برای همکاری با حزب حاکم، نفوذ در ارکان و اداره‌ی امور دولتی (حالت میکشد نام ارتش را رسماً بیاورند) ... مفهوم دقیق‌تر خود را می‌یابد. از دیدگاه مسکو، کودکان، "قانع" نمودن و "کشیدن" برخی از شخصیتها و جناحهای حاکم بطرف "سوسیالیسم"، زد و بند و معامله با بخشهایی از هیات حاکمه و... عمده‌ترین وسیله "زمینه‌سازی سوسیالیستی" در این کشورها میباشد، البته سوسیالیسم وارداتی از "بالا"، همچون سوسیالیسم حفیض‌الله امین و ببرک کارمل. تضاد بین دیدگاه شوروی و دیدگاه کمونیسم انقلابی از مبارزه در کشورهای "دنیای سوم"، تضاد بین تدارک کودتا و تدارک انقلاب است. اولی ناچار است به "بالا" بتگرد، ناچار است به هر خس و خاشاکه ولو موقتاً، شانس کسب قدرت را زیاده‌دکند، آویزان شود، زیرا مسئله کسب فوری قدرت و "وارد کردن سوسیالیسم" مطرح است. دومی، برعکس ناگزیر است روی توده‌ی مردم و بخصوص کارگران و برای دومی مسئله کسب فوری قدرت، بلکه تدارک انقلاب سوسیالیستی طرح است و این بدون شرکت طبقه‌ی کارگر غیرممکن است. فاصله‌ی میان انقلاب و کودتا، فاصله‌ی میان کشیده شدن دروازه‌های